تیم ملی دهه ۴۰

معلوم نیست که کی گل اول را زده است؟ اکبر؟ همایون و یا کلانی؟ پنجاه سال تمام این سه بازیکن هر کدامشان مدعی بودند که با توپ رفته‌اند توی گل! بدبختی را ببین! داور گل را نمی‌پذیرد. می‌گوید: «توپ از خط دروازه نگذشته است.» حال همه خراب است. همه ریخته‌اند به اعتراض. کمک داور اما به داد ایران می‌رسد و اعلام گل می‌کند. حالا اسرائیلی‌ها حمله به کمک داور می‌کنند. بازی ۱۰ دقیقه‌ای متوقف می‌شود. کارد می‌زنی خون هیچ کس درنمی‌آید. داور با هر مصیبتی که هست بازی را ادامه می‌دهد و در دقیقه ۸۶ قلیچ کبیر به داد تیم می‌رسد. آن شوت سنگینی را که به زیر طاق حریف می‌زند هرگز از خاطر ملت نمی‌رود. گل قهرمانی باعث می‌شود تهران تا صبح پلک نزند. کیهان (و کیهان ورزشی) که نبض افکار عمومی را در دست دارد ستاره‌ها را به تحریریه دعوت می‌کند. جشن پرشکوه با اجرای حمید قنبری با آن صدای دلچسبش که سوگلی رادیو ایران است ستاره‌ها را کنار سرهنگان متبختر نشان می‌دهد. حالا دیگر ستاره‌ها خواب ندارند از این میهمانی به آن میهمانی می‌روند. از ایران ناسیونال تا سیمان کارخانه سیمان تهران. از اولی پیکان هدیه می‌گیرند از دومی سهمیه سیمان. نمایندگی ساعت سیکو و اسپانسرهای ازلی.

۲ جام کوروش

جامی که از ۴ تا ۱۴ تیرماه ۱۳۵۰ در امجدیه برگزار شد. مصطفی با آن قیافه شرقی و آن چشم و ابروی دلبرانه، سردسته تیم است و به عنوان کاپیتان جای خالی حسن آقا را پر کرده است. جامی که در مراسم افتتاحیه‌اش دو مرد بزرگ فوتبال دنیا حضور دارند؛ «سر استانلی راس» رئیس فیفا و «هلنو هررا» مربی افسانه‌ای اینترمیلان و تیم ملی ایتالیا. تبلیغات کنار زمین غوغا است و تابلوهای تبلیغاتی پودر رختشویی دریا نصب شده است. به برندگانش اتومبیل ژیان هدیه می‌دهد. بعد از اتمام مراسم افتتاحیه به دست استانلی راس برزیلی و هررای ایتالیایی، تیمی آماتور از هلند جلوی تیم ملی ایران با سه گل شکست می‌خورد. روز بعد نماینده ترکیه در مقابل شوت زوزه‌کشان علی جباری مغلوب می‌شود و سپس نماینده چکسلواکی با نتیجه ۲-۱ جلوی بچه‌های ما زانو می‌زند. ایران بعد از پیروزی ۳-۱ برابر نماینده اتریش به فینال می‌رود و در روز ۱۳ تیر در دیدار نهایی به مصاف نماینده رومانی می‌شتابد. تک گل صفرخان (ایرانپاک) کاپ طلایی را به اردوی ایران می‌آورد و مصطفی جام بزرگ کوروش را در دست دور افتخار می‌زند. جامی که شمایلی از سربازان هخامنشی رویش حکاکی شده بود. کاپیتان مصطفی در بازی با اسرائیل ۱۳۴۷ با اینکه درد پا امانش را بریده بود اما با همان پای مصدوم در یک چپ تیم ایران درخشید و از عوامل اولین قهرمانی آسیا بود.

۳ قهرمانی جام ملت‌های آسیا ۱۹۷۲

طعم اولین قهرمانی جام ملت‌های ۱۳۴۷ چنان زیر زبان ما مزه کرده بود که جام بعدی ۱۹۷۲ را هم بردیم. بدون حضور در بازی‌های مقدماتی هم بردیم. بدون شکست و مساوی و دادن حتی یک امتیاز هم بردیم. اردیبهشت زیبای سال ۱۳۵۱ بود که حسین روس با ۵ گل زده آقای گل شد، علی جباری سلطان آبی‌ها با هت تریک نامش در تاریخ ماند و مصطفی که قهرمانی سال ۴۷ را هم در سابقه داشت این بار در بانکوک مدل ۱۹۷۲ کاپ قهرمانی جام ملت‌های آسیا را روی دست‌هایش بلند کرد. همان جامی که در فینالش ایران و کره جنوبی در روز جمعه ۲۹ اردیبهشت ۵۱ به مصاف هم رفتند و گل طلایی کلانی در دقیقه ۱۰۸ بازی (وقت اضافه) جماعتی را مجنون کرد. چنددقیقه بعد که کره‌ای‌ها یازده نفره حمله می‌کردند تصاویر تلویزیون ایران قطع شد و مردم ریختند توی خیابان‌ها و هر کسی که یک رادیو فیلیپس به گوشش چسبانده بود رنگ به چهره نداشت. آن ۱۲ دقیقه توفانی برای ملت ما ۱۲ ساعت گذشت و بالاخره سوت داور اندونزیایی به صدا درآمد و ورزشگاه ملی بانکوک به دست ایرانی‌ها تسخیر شد. این در حالی بود که در بازی قبل کم مانده بود ما بر اثر اهمال کاری‌مان مقابل تایلندی‌ها دست‌مان از جام کوتاه شود اما علی جباری به داد تیم رسید.

در خاطرات شفاهی مبارزان و چریک‌های دهه چهل خاطراتی از این بازی مهم مقابل رژیم صهیونیستی خوانده‌اید که بعد از پیروزی در امجدیه چگونه به خیابان‌ها می‌آیند و شعارهای ضدصهیون می‌دهند یا برخی مراکز وابسته به آن دولت را آتش می‌زنند. اکبر افتخاری در خاطراتش می‌گوید: چنان از این پیروزی خوشحال بود که یادش می‌رود کفش رسمی بپوشد و با دمپایی به مرکز جشن تیم ملی می‌رود

تایلندی‌ها که با دو گل تا دقیقه ۸۰ پیش بودند نمی‌دانستند اگر موتور جباری روشن شود بیچاره می‌شوند. علی سه پاس گل از حسین روس را هت‌تریک کرد. ۳ گل در ۸ دقیقه از بچه جنگجوی تسلیحات.

۴ صعود به المپیک مونیخ

تیم فاتح جام ملت‌های آسیا (۱۹۷۲ بانکوک) وقتی به تهران برگشت دو هفته بعد همه شادی‌ها کوفت‌شان شد! ستاره‌های تیم ملی پنج هزار تومان پاداشی را که مقامات ورزش کشور برای تک تک‌شان در نظرگرفته بودند عودت دادند. روز ۵ خرداد ۱۳۵۱ که در تهران با کره شمالی- یا همان توفان زرد آن سال‌ها- مساوی کردیم و رگ گردن تماشاگران امجدیه بیرون زد. بر سر سرگرد محمد رنجبر ریختند که بعد از فتح جام ارزشمند آسیایی دستش نمک نداشت. علی پروین دو روز قبل از بازی حساس برگشت با کره شمالی، در زمین خاکی تیردوقلو با بچه محل‌هاش فوتبال زده بود و می‌گفت من برای بازی برگشت کاملاً آماده‌ام! و ناصر حجازی نیز در حالی که دو هفته قبل، در جام ملت‌های آسیا- بازی با کامبوج- با تیر دروازه برخورد کرده و دنده‌اش مو برداشته بود، ناگهان با چاپ خبری مهم در روزنامه‌ها مبنی بر وجود غده‌ای چرکین در سینه‌اش مواجه شده بود اما پزشکان بلافاصله تکذیبش کردند.

در بازی رفت در جهنم پیونگ یانگ، ناصر به تنهایی در جایگاه منجی تیم ظاهر شد و زیباترین بازی عمرش را ارائه داد و در فرودگاه مهرآباد نیز چنان مورد استقبال عجیبی قرار گرفت که تا آخر عمرش لذتش در زیر دندانش ماند. استقبال در مهرآباد چنان فشرده و ناباورانه بود که قیمه قیمه‌اش کردند و در میان این شلوغی‌ها کت، کراوات و ساعت مچی ناصر که یادگاری همسرش نازی خانم بود در فرودگاه مفقود شد و البته چند روز بعدش به دست یک هوادار ۱۶ ساله به باشگاه تاج تحویل داده شد و ناصر در عوض، یک پوستر از خودش را امضا کرد و همراه با پیراهن شماره یک باشگاه تاج، برای او فرستاد.

برخلاف حماسه پیونگ یانگ که مربی کره شمالی می‌گفت تیم شما از طریق یک شیوه ماکیاولیستی مساوی گرفت! تیم ملی ایران در بازی برگشت آنچنان در تهران غیرقابل پسند بازی کرد که در پایان بازی زیر تازیانه تماشاگران و روزنامه‌های خودی رفت. حسین کلانی ستاره تیم ملی ایران نیز از برخوردهای غیرکارشناسی چنان شاکی شد که اعلام کرد: «از تیم ملی کناره‌گیری می‌کنم.» اطلاعات ششم خرداد ۵۱ در تحلیل بازی انتقادآمیز ایران با اشاره به پنج میلیون تماشاگر و شنونده رادیویی این بازی نوشت سرگرد رنجبر در شرایطی که می‌خواست مهدی مناجاتی را جایگزین پرویز قلیچ خانی کند تحت تأثیر تماشاگران و فریاد «صفر ایرانپاک»شان، این قهرمان را به میدان فرستاد که همین نیز می‌تواند بهانه‌ای از خطای مربی ایران باشد. در هیچ کجای دنیا انتخاب بازیگران را به رفراندوم تماشاگران نمی‌گذارند! در پایان بازی تماشاگران چنان بهت‌زده بودند که برای اولین بار حتی از دست تکان دادن برای قهرمانان فوتبال خود کوچکترین واکنشی نشان ندادند و یک تماشاگر جوان که به شدت دچار احساسات شده بود به طرف سرگرد رنجبر مربی تیم ملی حمله‌ور شد و با او به زد و خورد پرداخت. تماشاگر جوان که بی‌اختیار فریاد می‌کشید و ناسزا می‌گفت سرگرد رنجبر را مسئول تساوی با کره شمالی می‌دانست و به او پرخاش می‌کرد که چرا همایون بهزادی را به بیرون فرا خوانده و جای او را به مظلومی سپرده است. رنجبر به دنبال این حادثه گفت «آیا مردم از یاد برده‌اند که ما یک هفته پیش برای دومین بار جام قهرمانی ملت‌های آسیا (۱۹۷۲) را ربودیم؟ تا زمانی که ما اسیر سرطلایی‌ها و پاطلایی‌ها هستیم و هستی فوتبال خود را در آنها خلاصه کرده‌ایم هرگز پیشرفتی نخواهیم داشت.»

به دنبال دو مساوی تیم‌های ایران و کره شمالی، بازی راهیابی دو تیم به المپیک مونیخ به دیدار سوم کشیده شد که کره‌ای‌ها برای بازی در زمین بی‌طرف، مسکو، توکیو و رومانی را پیشنهاد کردند و ایران نیز شهرهای آنکارا، آتن، کراچی، بیروت و زوریخ را پیشنهاد داد اما بازی در ورزشگاه ارتش راولپندی پاکستان در روز ۱۳ خرداد ۵۱ با پیروزی دو - صفر ایران (با گل‌های ایرانپاک و کلانی) به پایان رسید و دروازه‌های مونیخ به روی فوتبال ما باز شد.

تیمی که در بازی‌های مقدماتی المپیک ۱۹۷۲ مونیخ برای دومین بار جواز صعود به المپیک را به دست آورد تیمی گردن کلفت بود که در شهریور ۱۳۵۲ با رهبری محمودآقا بیاتی که جایگزین «رئیس» شده بود برای دومین بار در بازی‌های المپیک حاضر شد و با وجود دو شکست سنگین در مقابل مجارها و دانمارکی‌ها، برزیل شهیر را با تک گل خشن‌ترین مدافع تاریخ فوتبال ایران -حلوایی- شکست داد و به تهران برگشت.

۵ جام جهانی کوچک

در تیرماه ۱۳۵۱ بود که تورنمنت بین‌المللی جام جهانی کوچک به منظور بزرگداشت صد و پنجاهمین سالگرد استقلال کشور برزیل با شرکت ۲۰ تیم از سراسر جهان که ایران را نیز به عنوان تنها نماینده آسیا پس از کسب مقام قهرمانی جام ملت‌های آسیا (۱۹۷۲) دعوت کرده بودند و دیگر قهرمانان دیگر قاره‌ها آغاز شد. ایران ابتدا در استادیوم سانتاکروز- شهر رسیف و با حضور ده هزار تماشاگر برزیلی ۲-۱ از ایرلند جنوبی شکست خورد. گل اول بازی را قلیچ در دقیقه ۱۳ زد اما موفق به حفاظت از آن نشد. بعد از بازی کادر اجرای تیم ملی به داور ایتالیایی بازی با ایرلند اعتراض رسمی رد کرد که چرا گل سالم ایران را آفساید گرفته است. با وجود باخت اما دلال‌های برزیلی بلافاصله بعد از شب بازی اول، در اتاق ستاره‌ها را از پاشنه درآوردند. آنها مخصوصاً دنبال ناصر و پرویز و علی سلطان بودند البته حقوق‌شان هم مالی نبود که بین بچه‌ها چشم و هم چشمی راه بیندازد: «حاضرند ۲۸ هزار دلار ماهانه بپردازند که معادل شصت هزار ریال در ماه است.»

سه روز بعد از دیدار با ایرلندجنوبی به مصاف پرتغال رفتیم که از پلنگ موزامبیک (اوزه بیوی افسانه‌ای) در آخرین روزهای بازیگری‌اش استفاده می‌کرد. پلنگی که در همین روزگار پیری‌اش هم توانست دروازه ایران را در دقیقه ۱۳ بگشاید و پیروزی ۳-صفر پرتغالی‌ها را استارت بزند. آن روز رنجبر، جواد قراب را مخصوصاً مأمور حفاظت و من تو من با پلنگ کرده بود و اصرار داشت که «۵۰ درصد تیم پرتغال در اوزه بیو خلاصه شده، اگر گرفتی‌اش بردیم» اما مگر می‌شد که دستبند به چنین ستاره‌ای بزنی؟ تیم ده روز در برزیل صفا کرد تا نوبت بازی با اکوادور رسید و این تیم را با تک گل پرویز قلیچ‌خانی ۱-۱ متوقف کرد و در بازی واپسین با شکست ۱-۲ از شیلی به کار خود پایان داد.

گزارش‌های خبرنگاران ایرانی حاکی از بازیکن سالاری است. صمیمیت محمد رنجبر با ستاره‌ها به حدی بی‌تعارف و رفاقتی است که بعضی از بچه‌ها او را جناب زاگالو صدا می‌زنند! «همایون بهزادی شادترین عضو این گروه است. مربی با او کاری ندارد و او هم با تیم. او می‌گوید تا وقتی که مربی جناب رنجبر است جناب بهزادی در تیم بازی نخواهد کرد!»

از دیگر حاشیه‌های تیم ملی ایران ناشناختگی‌اش بود و بلوف‌هایی که رنجبر و بچه‌ها به رسانه‌های گروهی برزیل می‌زدند. آنها در اولین تمرین تیمی در رستف وقتی به استادیوم می‌روند دقایقی را روی زمین نشستند و حرف زدند و به هتل برگشتند و روزنامه‌های برزیلی، نوشتند: «تیم ایران تکنیک خود را پنهان کرده است چون اعضای تیم مدتی روی زمین نشستند و حرف زدند و بعد هم دویدند و رفتند. این است تیم ناشناخته ایران!»

فرامرز تهرانی رفیع در یادداشت‌هایش از برزیل- که در دنیای ورزش سوم تیر ماه ۱۳۵۰ چاپ شده - نوشت: «بچه‌ها صبح‌ها اغلب بیکارند و تنها چیزی که آنها را به خود مشغول می‌کند سرگرمیِ با ورق بازی‌های چند نفره داخل اتاقی است که مخصوصاً شب‌ها بازار داغی دارد. و در این میان سه بچه تیردوقلو (قلیچ‌خانی و پروین و حاج قاسم) امان همه را بریده و همه را دود داده‌اند و این شعار را به وجود آورده‌اند که بچه‌های تیردوقلو همیشه برنده‌اند!»

به نوشته خبرنگار اعزامی به برزیل مهدی مناجاتی و علی پروین صبح تا شب مزه می‌سازند و جوک می‌گویند. در قهوه‌خانه هتل که اسمش را «قهوه‌خانه بیگ»! گذاشته‌اند بعضی وقت‌ها هم آقا مهدی دعوت‌شدگان را به یک دهن آواز کوچه باغی نیز میهمان می‌کند!» یکی از رسانه‌های برزیل نوشت: «برزیلی‌ها که در تیم ملی ایران در انتظار پله سفید (کلانی) بودند با تیمی بدون کلاس مواجه شدند.»

تیم ملی بازی های آسیایی ۱۹۷۰